

Methodology of Some Negative Methods in Ostadvali's Translation of Quran

Nadali Ashoori Talooki *

Department of Quranic Sciences and Hadith, Azad University, Najafabad Branch, Isfahan, Iran

Abstract

The translation of Quran into different languages especially Persian, has been significantly developed during two decades ago. It not only deserves praise and admiration in terms of quantity but also is very important in its quality improvement. They have elevated Quran translation dignity to a level that we can form it as an independent science which itself can have subcategories and branches. One of these branches is the study of how to use different methods of negative sentences in Quran. This will also affect the uniform translation of Quran. It is especially influential in the context of translation matching. One of the latest Persian translations of Quran is the translation of Hossein Ostadvali, which in spite of translator's careful considerations, still needs reviews and corrections in some aspects like translation of different negative methods. In this paper some of these aspects have been addressed in the explanation and analytical manner.

Keywords: Quran translation; negative methods; Hossein Ostadvali.

*Corresponding Author

روش‌شناسی برخی اسلوب‌های نفی در ترجمه قرآن حسین استادولی

نادعلی عاشوری تلوکی

گروه الهیات، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران

nadali_ashoori@yahoo.com

چکیده

برگردان قرآن به زبان فارسی که در دو دهه اخیر رونق بسیاری پیدا کرده، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی توجه برانگیز بوده و جایگاه ترجمه قرآن را به چنان سطحی ارتقا داده که خود به تنهایی به صورت دانش مستقلی در نظر گرفته شده است و شاخه‌های چندی را شامل می‌شود. یکی از این شاخه‌ها بررسی نحوه کاربرد شیوه‌های مختلف نفی یا نهی در قرآن است که در برگردان آیات به ویژه در زمینه یکسان‌سازی ترجمه بسیار تأثیرگذار خواهد بود. در ترجمه قرآنی که آقای حسین استادولی عرضه کرده اند، علاوه بر کمبودهایی که در برخی زمینه‌ها مشاهده می‌شود، در برگردان اسلوب‌های مختلف نفی هم ناهماهنگی‌هایی به چشم می‌خورد که به‌طور جدی نیازمند بازنگری و اصلاح است. در پژوهش حاضر که به شیوه توصیفی تحلیلی انجام شده است، کاستی‌های پدیدآمده در برخی اسلوب‌های نفی در این ترجمه بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی

ترجمه قرآن، اسلوب‌های نفی، استادولی

مقدمه

اگرچه تاریخ ترجمه فارسی قرآن کریم عمری هزار و دویست ساله دارد؛ ولی تلاش مسلمانان در طی این دوازده قرن یکسان نبوده است. در برخی دوره‌ها نظیر عصر صفویه و قاجار با ترجمه‌های فراوانی مواجه می‌شویم که نشان از تحرک و نشاط ستودنی مسلمانان در این عرصه مهم دارد. ولی این تلاش درخور تحسین هرگز به یک نهضت و جنبش همانند امروز بدل نشد؛ بلکه در سطح یک حرکت باشکوه و ستودنی باقی ماند. اما آنچه که در ظرف سه دهه اخیر در ترجمه قرآن رخ داده، تنها کمیت نسبتاً زیاد این ترجمه‌ها نیست (صالحی، ۱۳۹۴، ص ۶۱۳)؛ بلکه سطح کیفی ترجمه‌ها نیز آنچنان ارتقا پیدا کرده است که دیگر ترجمه‌های دهه نود با ترجمه‌های دهه شصت مقایسه نمی‌شود. افزون‌براین دانش نقد ترجمه‌ها را هم که در گذشته توجه چندانی به آن نمی‌شد، پایه‌گذاری کرد که حاصل آن نگارش صدها مقاله در نقد و معرفی ترجمه‌های موجود است (جوهری، ۱۳۸۸، ص ۳۱۵-۲۸۱؛ خرمشاهی، ۱۳۹۵، ش ۳۹، ص ۱۱۴). لازم به یادآوری است که اخیراً ۴۳۱ مقاله از حدود ۱۴۰۰ مقاله فارسی ترجمه قرآن به همت مؤسسه قرآنی ترجمان وحی قم در هشت مجلد و بیش از شش هزار صفحه منتشر شده است). در کنار چنین موفقیت‌هایی باید از تأسیس و راه‌اندازی چندین مجله تخصصی ترجمه قرآن یاد کرد که هرگز در گذشته سابقه نداشته است. این زمینه‌ها و برخی عوامل دیگر سبب شد تا آنچه را که امروزه انجام گرفته است، به درستی «بهار ترجمه قرآن» بنامند که نظیر آن در طول این دوازده قرن مشاهده نشد. یکی از این ترجمه‌ها ترجمه آقای

حسین استادولی است که چاپ نخست آن در سال ۱۳۸۴ منتشر شد و آخرین چاپ آن که چاپ سوم و محور این بررسی است، انتشارات اسوه در سال ۱۳۹۱ انتشار داد. اگرچه این ترجمه در مقایسه با ترجمه‌های فارسی سالیان اخیر در زمره ترجمه‌های ممتاز قرار دارد؛ ولی در پاره‌ای نمونه‌ها کاستی‌هایی دارد که علی‌رغم ویرایش مجدد مترجم - که به نظر نمی‌رسد چندان عمیق و گسترده باشد - همچنان نیازمند بازنگری و اصلاح است. خصوصاً که ایشان خود ویراستار اثر خویش بوده‌اند و برخلاف شیوه مرسوم و پسندیده سالیان اخیر صاحب‌نظر دیگری آن را ویرایش نکرده است. نگارنده برای بررسی دقیق دوبار از آغاز تا پایان ترجمه را به دقت مطالعه و کلمه به کلمه مقابله کرد تا اظهارنظرهایش از دقت و صحت بیشتری برخوردار باشد. در مقاله حاضر بخش‌های مرتبط به اسلوب نفی بررسی می‌شود.

لای نفی جنس

یکی از پرکاربردترین ادات نفی در قرآن «لای» نفی جنس است که در اولین کاربردش در آغاز سوره بقره به صورت (لا ریب فیہ) در توصیف قرآن به کار رفته است. در اینکه باید آن را در اینجا بر طبق قواعد نحو عربی و دانش بلاغت، نفی جنس دانست که در حکم یک تأکید معنوی برای (ذلک الکتاب) است، اتفاق نظر وجود دارد (درویش، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۴ و ۸۵؛ خطیب، ۱۴۲۹، ص ۱۰۸؛ تفتازانی، ۱۳۸۷، ص ۴۴۳-۴۴۴؛ هاشمی، ۱۴۲۸، ص ۱۹۵). به همین دلیل لازم است در برگردان آن قید تأکیدی (هیچ) بیاید تا دقت و صحت ترجمه بهتر حفظ شود و تأکید موجود در آیه بیشتر به مخاطب القا شود. امری که نه

مترجمان از نظر تئوری معتقدند: «در ترجمه لای نفی جنس، کاربرد قیودی مانند (هیچ)، (هرگز) و مانند آن‌ها که دالّ بر نفی کلی و نفی جنس هستند، لازم و ضروری است» (همان، ص ۱۱۵)؛ ولی در عمل آنگونه که باید به این مهم توجه نشده است. به منظور روشن‌تر شدن بحث به ذکر دو آیه کوتاه و ترجمه آنها بسنده می‌شود تا دوگانگی در ترجمه و ضرورت بازنگری در آن بهتر تبیین شود:

الف- لا اله الا هو: این آیه که گاهی با مستثنای دیگر و به صورت (لا اله الا الله)، (لا اله الا انا)، (لا اله الا انت) و (لا اله الا الذی...) به کار رفته است، گاهی به درستی با قید تأکیدی (هیچ) همراه شده؛ ولی در نمونه‌هایی بدون آن به کار رفته که حداقل ایراد این است که ناهماهنگی و یکنواخت نبودن در ترجمه را بازتاب می‌دهد. مثلاً عبارت (لا اله الا هو الرحمن الرحیم) در ۱۶۳/بقره، بدون (هیچ) و به صورت (خدایی جز او نیست که بخشنده و مهربان است) ترجمه شد. همچنین (الله لا اله الا هو الحیّ القیوم) در ۲۵۵/بقره و ۲/آل عمران به صورت (خدای یکتا، خدایی جز او نیست) برگردان شد. ولی (لا اله الا انا) در ۲/نحل به صورت (هیچ خدایی جز من نیست) و در ۱۴/طه (خدایی جز من نیست) ترجمه شد. همچنین (لا اله الا هو) در ۸/طه (هیچ خدایی جز او نیست) برگردان شد. در حالی که در نمونه‌های زیادی بدون (هیچ) به کار رفت. و (لا اله الا انت) هم در ۸۷/انبیاء (هیچ خدایی جز تو نیست) ترجمه شد. اگرچه برخی عقیده دارند «اینگونه ترجمه‌ها غلط نیست؛ اما بهتر بود مترجمان برای انتقال مفهوم تأکید آکیدی که در لای نفی جنس عربی دیده می‌شود، راه بهتری می‌اندیشیدند» (همان،

تنها در بسیاری از ترجمه‌های موجود، بلکه در بسیاری از تفسیرهای مهم شیعه و سنی هم آمده است) (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۹؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۱۸؛ طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۶؛ زمخشری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹-۲۰؛ فخر رازی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۱). علاوه بر این نباید فراموش کرد که یکی دیگر از ابزارهای مترجم «سیاق آیات» است، چنانچه در ترجمه حاضر نیز گاهی با توجه به سیاق آیات ترجمه کرده است. بنابراین اگر از این زاویه هم به آیاتی شبیه آیه مذکور توجه شود، تردیدی باقی نمی‌ماند که آوردن (هیچ) از ضروریات است. از سوی دیگر انکار نمی‌شود که روشمند عمل کردن و داشتن نظریه‌ای درست در برگردان آیات به‌ویژه برای یکنواختی و یکسانی ترجمه تا چه اندازه برای مترجم الزامی است. چنانچه جناب استادولی هم در اولین مقاله از سلسله مقالات «لغزشگاه‌های ترجمه قرآن» که بیش از دو دهه پیش به نگارش درآوردند، از جمله ایرادهای مترجمان پیشین را نداشتن همین ویژگی دانسته است (استادولی، ۱۳۷۳، ش ۱، ص ۸۴). با این همه چنانچه در ادامه گفتار روشن خواهد شد، کاستی‌هایی از این ناحیه در ترجمه‌شان بروز کرده و نمونه آشکار آن در بحث حاضر یعنی «لای نفی جنس» است که برای خواننده روشن نمی‌شود، معیار آوردن (هیچ) در برخی آیات و دلیل نیاوردن آن در نمونه‌های دیگر چیست و چرا اسم لای نفی جنس که قاعدتاً باید نکره باشد، در نمونه‌هایی معرفه ترجمه شده است. البته کم‌دقتی در این امر به ترجمه حاضر منحصر نمی‌شود و بی‌استثنا همه ترجمه‌های موجود، کم و بیش دچار چنین کمبودهایی هستند (اخوان مقدم، ۱۳۹۳، ش ۵۵، ص ۱۱۴). در حالی که همه

ص ۱۱۳). ولی روشن است که این چنین دیدگاهی با تسامح بسیار پذیرفتنی است و قطعاً ترجمه‌هایی که با (هیچ) همراه است و تأثیر معنایی لای نفی جنس را بازتاب می‌دهد، درست‌تر است. علاوه بر این درستی یا نادرستی این یا آن ترجمه یک مطلب است و ناهماهنگی و یکنواخت نبودن ترجمه مطلبی دیگر.

ب- لا ریب فیه: نمونه دیگر این بحث (لا ریب فیه) یا (لا ریب فیها) است که بارها در توصیف قرآن یا قیامت به کار رفته؛ اما دوگانگی در برگردان آن به خوبی محسوس است. در حالی که در بیشترین نمونه کاربردش یعنی در ۲/بقره، ۲۵/آل عمران، ۸۷/نساء، ۱۲/انعام، ۳۷/یونس، ۹۹/اسراء، ۷/حج، ۵۹/غافر، ۲۶ و ۳۲/جاثیه و ۲/سجده بدون (هیچ) و به صورت (شکی/تردیدی در آن نیست) برگردان شده است. در ۲۱/کهف و ۷/شوری به درستی همراه با (هیچ) و به صورت (هیچ شکی در آن نیست) ترجمه شد. در صورتی که لا اقل درباره آیه دوم سوره بقره این اتفاق نظر وجود دارد که (لا ریب فیه) برای تأکید است و همان معنایی را که (ذلک الکتاب) افاده می‌کند، با تأکید بیشتری می‌فهماند. چنانچه در تفسیر ابوالفتوح رازی در ذیل این آیه آمده است: «و این (لا) که اسم را با او بنا کنند بر فتح، نفی جنس را باشد؛ یعنی هیچ شک نیست در او ... چنانکه گفت (فلا رفت ولا فسوق ولا جدال فی الحج). یعنی در حج از این سه هیچ نکنی» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۹؛ نیز بنگرید: طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۱۸). فخر رازی هم در ذیل این آیه می‌نویسد: «ف قوله تعالی (لا ریب فیه) المراد منه نفی کونه مظنه للریب بوجه من الوجوه والمقصود أنه لا شبهه فی صحته ولا فی کونه من عند الله ولا فی کونه معجزاً ... (لا ریب فیه)

نفی لماهیه الریب و نفی الماهیه یقتضی نفی کل فرد من افراد الماهیه ... ولهذا السرّ کان قولنا «لا اله الا الله» نفیاً لجمیع الاله سوی الله تعالی» (فخر رازی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۱). علاوه بر تفسیر در بیشتر ترجمه‌های ممتاز معاصر نیز اینگونه برگردان شد و مترجمانی همچون گرمارودی، فولادوند، پورجوادی، صالحی نجف آبادی، مجتبوی و بهرامپور (هیچ تردیدی/شکی در آن نیست) ترجمه کرده‌اند. (البته هستند مترجمانی همچون استاد خرمشاهی که نه تنها در این نمونه، بلکه در هیچ نمونه دیگری هم به تأثیر معنایی «لای نفی جنس» توجه نکردند و یا مانند آیت الله مکارم شیرازی که در پاره‌ای نمونه‌ها از جمله در آیه دوم سوره بقره بدون (هیچ) ترجمه کرده‌اند که فعلاً مجال بحث در این باره نیست و باید در مقال دیگری بدان پرداخت).

لازم به یادآوری است که ناهماهنگی‌های اشاره شده تنها به دو نمونه ذکر شده محدود نمی‌شود؛ بلکه در دهها آیه‌ای که با «لای نفی جنس» همراه شده، حتی اگر مشابه بودند، هم به خوبی محسوس است، مانند (لا علم لنا) در ۳۲/بقره که بدون تأکید و به صورت (ما دانشی ... نداریم) ترجمه شد. اما همین عبارت در ۱۰۹/مائده با قید تأکیدی (هیچ) و به شکل (ما را هیچ دانشی نیست) برگردان شد.

نکره در سیاق نفی

از آنجا که آثار علمی مترجم قرآن پژوه به خوبی نشان می‌دهد که به ادبیات عرب تسلط کامل دارند، بیان پاره‌ای مستندات دستوری یا زبانی برای اثبات مقصود نویسنده ضرورتی ندارد. به همین دلیل تنها به ذکر این نکته بسنده می‌شود که ایشان در نقد دیدگاه

ترجمه و تفسیر ارتباط انکارناپذیری با هم دارند؛ اما این هنر مترجم و بلکه اوج هنرنمایی اوست که بتواند علی‌رغم بهره‌گیری از داده‌های تفسیری محدوده هر یک را حفظ کند و آن‌ها را با هم درنیامیزد. از آنجا که نمونه‌های این قبیل آیات بسیار زیاد است، تنها به ذکر یک نمونه اشاره می‌شود:

آیه دوم سوره واقعه (لیس لوقعت‌ها کاذبه) بدون قید تأکیدی (هیچ) اینگونه ترجمه شد (که در روی‌دادنش دروغی نیست). همچنین آیه دوم سوره معارج (لیس له دافع) که مشابهت لفظی و معنایی‌اش با ۲/واقعه تردیدناپذیر است، نیز بدون هیچ قیدی اینگونه برگردان شد (آن را بازدارنده‌ای نیست). ولی (ما له من دافع) در آیه هشتم سوره طور که با دلایل بسیاری شبیه آنهاست، به‌درستی (آن را هیچ بازدارنده‌ای نیست) ترجمه شد که بهترین قرینه است و دو آیه پیشین را هم باید با (هیچ) ترجمه کرد. این در حالی است که بسیاری از این قبیل آیات به‌درستی با (هیچ) برگردان شدند، مانند ۵/آل‌عمران (ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء) که اینگونه ترجمه شد (بی‌گمان خداوند هیچ‌چیز در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست). البته بهتر بود به جای (هیچ‌چیز) که معرفه هست (هیچ‌چیزی) ترجمه می‌شد تا دقیق‌تر باشد. چنانچه در آیات دیگری که در پی می‌آید، به‌درستی چنین شد. ۱۹۵/آل‌عمران (أنتی لا أضع عمل عامل منکم، من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را... تباه نمی‌سازم). ۴۲/نساء (ولا یکنمون الله حدیثاً، و هیچ [کار و] سخنی را از خداوند پنهان نتواند داشت). ۵۱/انعام (لیس لهم من دونه ولیّ ولا شفیع، در برابر او هیچ یار و شفاعت‌کننده‌ای نداشته باشند). و آیه ۷۰/انعام (لیس

برخی مترجمان در برگردان آیه ۴۸/بقره (واتقوا يوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً) با نام «یک نکته» توضیحی آورده‌اند که نشان می‌دهد به «نکره در سیاق نفی» همچون یک اصل مهم در برگردان آیات باور دارند (استادولی، ۱۳۷۴، ش ۵، ص ۴۷). و بر همین اساس آیه (ولا تزر وازره وزر اخری) را که در آیات ۱۶۴/انعام، ۱۵/اسراء، ۱۸/فاطر، ۷/زمر و ۳۸/نجم آمده است، همراه با قید منفی (هیچ) و به‌صورت (و هیچ گرانباری از گناه، بار گران‌گناه دیگری را بر نمی‌دارد/بر نخواهد داشت) برگردان کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد این اصل اصیلی که در اندیشه قرآن‌پژوهانه ایشان بسیار محوری و اساسی است، در عمل آنگونه که باید خود را نشان نداده و در سراسر ترجمه بازتاب نیافته است؛ چراکه حداقل نیمی از صدها آیه‌ای که مصداق «نکره در سیاق نفی» است، همچنان بدون (هیچ) برگردان شد. این نکته زمانی نمود بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم مترجم در نمونه‌های نسبتاً زیادی از دو قید تأکیدی (هیچ) و (هرگز) استفاده کرده که نه تنها هیچ ضرورت لفظی‌ای در میان نبوده؛ بلکه اساساً اسمی بعد از نفی نیامده است تا نکره در سیاق نفی قرار گرفته باشد. بلکه چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد، تنها یک فعل مضارع منفی غالباً مجهولی در آخر آیه پس از نفی قرار گرفته است که هیچ نشانی از تأکید در ظاهر ندارد و اگر باید تأکید شود، تنها با نگاه تفسیری توجیه‌شدنی خواهد بود که در این صورت باید پرسید آیا با چنین نگرشی اساساً نقد و بررسی ترجمه‌ها معنا و مفهومی پیدا خواهد کرد؛ چراکه هر ترجمه‌ای بالأخره با تفسیری سازگار خواهد شد (استادولی، ۱۳۷۳، ش ۲، ص ۶۷). تردیدی نیست که

لها من دون الله ولیّ ولا شفیع، او را در برابر خدا هیچ یاور و شفاعت‌کننده‌ای نباشد).

اگرچه این قبیل آیات بر صدها نمونه بالغ می‌شود؛ ولی این شیوهٔ پسندیده در همهٔ نمونه‌ها اعمال نشد که به باور نگارنده مهم‌ترین دلیل بروز آن نیست که بی‌استثنا دامنگیر همهٔ مترجمان فارسی قرآن شده است. «نظریهٔ ترجمه» در نزد مترجم و نداشتن «روش تحقیق» در شیوهٔ برگردان آیات است که سبب می‌شود، مترجم در نمونه‌های متعددی بدون توجه به مشابهت‌های لفظی و محتوایی آیات آن‌ها را آنگونه که جمله‌بندی الفاظ و عبارات اقتضا می‌کند، با قید تأکیدی یا بدون آن برگردان کند. این نکته‌ای است که شاید به‌طور ضمنی از پاسخ ایشان به نقدهای ترجمه‌شان به دست می‌آید. آنجا که برای دفاع از خود در برابر برخی نقدها به صراحت اظهار می‌دارد «این ریزه‌کاری‌ها مربوط به نثر فارسی است و نباید آن را با نثر عربی قیاس کرد» (استادولی، ۱۳۷۳، ش ۱، ص ۵۱). یا در جای دیگری می‌آورد: «درست است که در شرط، فعل ماضی معنای مضارع می‌دهد؛ ولی لازم نیست این مطلب در لفظ رعایت شود و فعل ماضی به صورت مضارع ترجمه شود» (همان، ص ۵۰؛ استادولی، ۱۳۷۳، ش ۲، ص ۶۷). درحالی‌که در نمونه‌های متعددی با تکیه بر قرائن حالی و مقالی به درستی ماضی را به مضارع و مضارع را به ماضی ترجمه کرده است. با این مقدمه به نمونه‌هایی از این قبیل ترجمه‌های ناهماهنگ در پاره‌ای از اسلوب‌های نفی توجه فرمایید:

الف - (ما ... من)

مؤلف «معجم النحو» دربارهٔ حرف جرّ (من) چنین آورده است: «ولها خمسہ عشر معنی نجتزئ

منها بسبع» (الدقر، بی‌تا، ص ۳۷۸). در ادامه می‌نویسد: «(۴) الزائده وفائدتها: التنصيص على العموم أو تأكيد التنصيص عليه، ولا تكون زائده الا بشروط ثلاثه: (۱) أن يسبقها نفی أو نفی أو استفهام بهل؛ (۲) ان يكون مجرورها نكرة؛ (۳) أن يكون اما فاعلاً نحو (ما يأتيهم من ذكر) [۲/انبیاء] أو مفعولاً نحو (هل تحسن منهم من أحد) [۹۹/مریم] أو مبتداء نحو (هل من خالق غير الله) [۳/فاطر]» (همان، ص ۳۷۹، نیز بنگرید: ابن هشام، ۱۴۰۴، ص ۳۲۳؛ ابن عقیل، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۶؛ راغب، بی‌تا، ص ۴۹۵). تعبیر راغب در این زمینه چنین است: «وتكون لاستغراق الجنس في النفي والاستفهام نحو «فما منكم من احد»...» (راغب، بی‌تا، ص ۴۹۵). چنانچه مشاهده می‌شود تأکیدی بودن (من) در این حالت تا آن اندازه قطعیت دارد که نه تنها پس از نفی، بلکه حتی بعد از حرف استفهامی (هل) نیز زائده است و سبب تأکید در معنا می‌شود و در ترجمه‌های پیشینیان هم بسیار سابقه دارد (باحقی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۴۲۹؛ رجایی، ۱۳۶۳، ص ۲۹-۳۰). قطعاً بسیار دور از ذهن خواهد بود که تصور شود، مترجمی از لحاظ تئوری این نکته را نداند یا با آن موافق نباشد. اما نکتهٔ حائز اهمیت این است که اگر به تأکیدی بودن (من) در اینگونه نمونه‌ها اذعان کردیم، باید به لوازم آن یعنی بروز و ظهور چنین تأکیدی در ترجمه پایبند باشیم. و در آن صورت به ترجمه درنیامدن جنبهٔ تأکیدی این حروف و یا دوگانگی در ترجمهٔ آن‌ها توجیهی نخواهد داشت. مثلاً وقتی (ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر) در ۱۰۷/بقره بدون (هیچ) و به صورت (شما را جز خدا سرپرست و یآوری نیست) برگردان می‌شود؛ ولی همین آیه در ۱۱۶/توبه (شما را جز خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست) و

پرکاربردترین شیوه‌های نفی در قرآن است که برگردان یکسانی پیدا نکرد. برای نمونه به این نمونه توجه فرمایید:

۱- (ما لهم من دونه من ولی) در ۲۶/کهف بدون (هیچ) و به صورت (آنان را جز او یار و سرپرستی نیست) ترجمه شد؛ ولی (ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع) در ۴/سجده (و ۵۱ و ۷۰/انعام که مشابه آن است)، به‌درستی با (هیچ) و به‌صورت (شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای نیست)، برگردان شد.

۲- (الظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر) در ۸/شوری (و ستمکاران را هیچ سرپرست و یاورى نیست) برگردان شد؛ اما (وما کان لهم من دون الله من اولیاء) در ۲۰/هود (و در برابر خدا دوستان و یاورانی ندارند) ترجمه شد.

۳- (مالک من الله من ولی ولا نصیر) در ۱۲۰/بقره بدون (هیچ) و به‌صورت (تو را در برابر خدا سرپرست و یاورى نخواهد بود) آمد؛ اما (ما لهم فى الارض من ولی ولا نصیر) در ۷۴/توبه (در زمین هیچ سرپرست و یاورى نخواهند داشت) برگردان شد.

قطعاً با کمی صرف وقت بیشتر یا کمک‌گرفتن از ویراستاری دیگر این قبیل آیات به شکل بهتری ترجمه می‌شود. البته مترجم در پاسخ به انتقادی در این زمینه (خرمشاهی، ۱۳۸۹، ص ۴۶۴) اظهار داشت که چون خود ویراستار است، به ویراستار دیگری نیاز نداشته است (استادولی، ۱۳۷۳، ش ۱، ص ۴۱) و این در حالی است که در نخستین مقاله از سلسله مقالات «لغزشگاه‌های ترجمه قرآن» یکی از مهم‌ترین علل بروز ضعف و کاستی در ترجمه‌های پیشین را

در ۲۲/عنکبوت و ۳۱/شوری (جز خدا هیچ سرپرست و یاورى ندارید) ترجمه می‌شود، قطعاً دفاع‌پذیر نیست. همچنین زمانی که مترجم به‌درستی (ما للظالمین من انصار) را در ۲۷۰/بقره، ۱۹۲/آل‌عمران و ۷۲/مائده به همراه قید منفی (هیچ) آورده است، چنین برگردان می‌کند (ستمکاران/ستمگران هیچ یاورى ندارند) و (ما لهم من ناصرین) را در ۲۲ و ۵۶ و ۹۱/آل‌عمران، ۳۷/نحل و ۲۹/اسراء به‌درستی (هیچ یاورى ندارند/نخواهند داشت) و (ما لکم من ناصرین) را در ۲۵/عنکبوت و ۳۴/جاثیه (هیچ یاورى نخواهد داشت) ترجمه می‌کند، این توقع در مخاطب ایجاد می‌شود که باید در همه نمونه‌ها چنین شود. از اینها گذشته از مترجمی که به‌درستی به این اصل مهم ادبیات عرب باور دارد که «زیاده المبنی تدلّ علی زیاده المعنی» و بر همین اساس ترجمه برخی مترجمان در برگردان آیه ۲۲۲/بقره (ولا تقرّبوهن حتی یطهرن فاذا تطهّرن ...) را نقد می‌کند و می‌نویسد: «در این ترجمه فرقی میان یطهّرن و تطهّرن و طاهرین و متطهّرن نیست و درحقیقت توجهی به «زیاده المبنی تدلّ علی زیاده المعانی» نشده است» (استادولی، ۱۳۷۴، ش ۶، ص ۵۰)، پذیرفته نخواهد بود که بود و نبود (باء) یا (من) را در آیات بسیاری نادیده بگیرد. خصوصاً که سیره بسیاری از مترجمان و مفسران پیشین نیز بر همین منهج بوده است (یاحقى، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۴۲۹-۱۴۳۰؛ رجایی، ۱۳۶۳، ص ۳۰-۳۱). روشن است که اختلاف در این بحث به ماهیت حرف (ما) مربوط نمی‌شود که آن را نافیه بدانیم (درویش، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۰۰) یا شبیه به لیس (همان، ص ۱۵۸)، بلکه بحث بر سر حرف جرّ زائد (من) و تأثیرگذاری معنایی آن در یکی از

«ویراستاری‌نشدن ترجمه به دست فرد چیره‌دست» می‌داند (همان، ص ۸۵).

نمونه روشن دیگری که از مترجم فرهیخته انتظار می‌رفت که به پیروی از مشی تفسیری خود اینگونه عمل می‌کرد، در آیاتی است که پیامبران در مقابل عناد و لجاج قوم خود اعلام می‌کردند که در برابر رسالتی که انجام می‌دهند، هیچ اجر و مزدی از آن‌ها طلب نمی‌کنند؛ ولی مترجم جز در دو نمونه همه را بدون تأکید آورد. آن دو نمونه یکی (وما تسئلهم علیه من اجر) در ۱۰۴/یوسف است که اینگونه ترجمه شد (و تو بر این رسالت هیچ مزدی از آنان نمی‌خواهی)، درحالی که مشابه آن (لا أسئلكم علیه اجراً/مالاً) را در ۹۰/انعام و ۲۹ و ۵۱/هود و ۲۳/شوری بدون (هیچ) و به صورت (من بر این [رسالت] مزدی/مالی/پاداشی از شما نمی‌خواهم) برگردان کرد. و دیگری (ما أسئلكم علیه من اجر) در ۵۷/فرقان و ۸۶/ص است که اینگونه برگردان شد (من بر این کار از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم)؛ اما همین آیه که چندین بار در سوره شعراء در آیات ۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ به کار رفته است، بدون (هیچ) آمد. درحالی که جدای از بحث (من) در این قبیل آیات، نکره در سیاق نفی قرار گرفته و در چنین نمونه‌هایی حتی بر طبق مبانی نظری مترجم هم آوردن (هیچ) از ضروریات است. همچنین دو آیه (أم تسألهم اجراً فهم من مغرم مثقلون) در ۴۰/طور و ۴۶/ق (مگر از آنان پاداشی می‌خواهی که آنان از غرامت گرانبارند) و (أم تسألهم خرجاً...) در ۷۲/مؤمنون (یا آنکه [در برابر رسالت] هزینه‌ای از آنان می‌خواهی ...) که مشابه آیات پیشین است، بدون (هیچ) ترجمه شد.

نکته پایانی در این اسلوب این است که هر جا بعد از (ما... من) حرف (الا) آمد، بدون استثنا (هیچ) آورد که نمونه‌هایش زیاد است. مانند (ما من اله الا اله واحد) در ۷۳/مائده که (هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست) ترجمه شد و (ما من اله الا الله القهار) در ۶۵/ص که (هیچ خدایی جز خداوند یکتای چیره نیست) برگردان شد و نشان می‌دهد، آوردن (هیچ) در ترجمه این آیات به سبب (من) هست؛ زیرا در نمونه‌های بسیار دیگری که (لا اله الا الله) بدون (من) به کار رفت، (هیچ) نیامد؛ اما روشن نیست که چرا اگر به جای (الا) (غیر) آمده بود، چنین نشد. مانند آیه (ما لكم من اله غیره) که در نمونه‌های متعددی از زبان پیامبران در نفی معبودهای دروغی و اثبات خدای یگانه بیان شد. مانند: ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۵/اعراف، ۵۰ و ۶۱ و ۸۴/هود و ۲۳ و ۳۲/مؤمنون. درحالی که سیاق آیات در این نمونه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که آوردن (هیچ) از ضروریات است.

ب- (ما ... ب)

(ما) را در این اسلوب نافی بدانیم یا شبیه به لیس (درویش) ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۲ و ۱۲۸ و ۱۴۰؛ در ماهیت بحث مطرح شده تأثیری ندارد؛ زیرا سخن در کیفیت اعمال (ما) نیست؛ بلکه در بود و نبود حرف جرّ زائد (باء) و تأثیر معنایی آن است که مترجم در نمونه‌های بسیاری این قبیل آیات را که بر دهها نمونه بالغ می‌شود، بدون در نظر گرفتن (ب) ترجمه کرد. درحالی که اولاً از نظر دستور زبان حرف (باء) در نمونه‌هایی برای تأکید است؛ چنانکه مؤلف «معجم النحو» در بیان معانی چهارده گانه‌ای که برای حرف (باء) ذکر کرده است، از جمله چنین آورده: «(۱۳) الزائده وهی للتوكيد، نحو (كفى بالله شهيداً)

در ۴۱ و ۴۲/حاقه (وگفتار شاعری نیست ... و گفتار کاهنی هم نیست) برگردان شد. درحالی‌که به جز سوره طور در دیگر سوره‌ها، نه تنها پیش از این آیات چندین سوگند آمده است؛ بلکه در آیات بعد نیز قرآینی دالّ بر اهمیت موضوع وجود دارد که تردیدی باقی نمی‌گذارد که آوردن قیدی چون (هرگز)، (به هیچ وجه) یا مشابه آن باید در ترجمه بیاید (یا حقی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۲۶). تردیدی نیست آنچه در آغاز سوره قلم در آیه دوم مطرح شده، پاسخ مستقیم خداوند به آن امری است که در پایان این سوره در آیه ۵۱، از زبان مشرکان و کافران آمده است که (ویقولون انه لمجنون). چگونه است که سخن آنان باید با تأکید (و می‌گویند: قطعاً او دیوانه است) ترجمه شود؛ ولی پاسخ خداوند در نفی این دیدگاه بدون تأکید و به صورت بسیار ساده (تو دیوانه نیستی) برگردان شود؟ مشابه این وضعیت در سوره تکویر هم پیش آمده است که (وما صاحبکم بمجنون) در آیه ۲۲ به صورت بسیار عادی (و این یار شما پیامبر گرامی) دیوانه نیست) برگردان شد. درحالی‌که (ما بصاحبهم من جنه) که مشابه آن است در ۱۸۴/اعراف به درستی (در این یارشان (این پیامبر) هیچ اثری از دیوانگی نیست) و (ما بصاحبکم من جنه) در ۴۶/سباء (در این یار شما هیچ جنونی نیست) ترجمه شد. آوردن (هرگز) یا (به هیچ وجه) در چنین مقامی نه فقط با تفسیر و سیاق آیات سازگار است؛ بلکه با مبانی علم کلام نیز کاملاً منطبق بوده، با تکیه بر «فهم قرآن با قرآن» هم اثبات شدنی است؛ زیرا قرآن این سخن را به صورت انتزاعی و ابتدای به ساکن بیان نکرد؛ بلکه در پاسخ به اظهاراتی شبیه آیه ششم سوره حجر (وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون) بیان

[۷۸/نساء] (الدقر، بی تا، ص ۸۳). ثانیاً از دید بلاغتی نیز بود و نبود (باء) یکسان نیست و تأکیدی‌بودنش نادیده انگاشته نمی‌شود (خطیب، ۱۴۲۹، ص ۷۶). ثالثاً از نظر واژه‌پژوهی نیز به آمدن (باء) کم‌توجه نیست، چنانچه راغب در مفردات درباره نمونه کاربرد آن می‌نویسد: «ربّما تکون زانده نحو «وما انت بمؤمن لنا» فبینه و بین قولک «ما انت مؤمناً لنا» فرق، ... و علی هذا «وما انا بطارد المؤمنین» و قوله «ألیس الله بکاف عبده» ... (راغب، بی تا، ص ۳۱). رابعاً سیاق آیات که مترجم در نمونه‌های متعددی با تکیه بر آن به ترجمه اقدام می‌کند، به خوبی نشان می‌دهد که این قبیل آیات را باید با تأکید برگردان کرد، مانند (ما انا بیاسطیدی الیک) در ۲۸/مائده که به درستی چنین ترجمه شد (من هرگز دست به روی تو نمی‌گشایم)؛ اما این شیوه درست در آیات بسیاری مدنظر قرار نگرفته است که ذیلاً به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱- خداوند در برخی آیات نسبت‌های ناروایی را که مشرکان و کافران به پیامبر و قرآن می‌دادند، با بهره‌گیری از همین اسلوب به شدت مردود شمرده است و باطل بودن اظهارهای واهی آن‌ها را بیان می‌کند؛ به گونه‌ای که جای کمترین تردیدی باقی نمی‌گذارد که باید قید منفی (هرگز) را در طرد آن باورها در متن یا شرح افزود. این نکته‌ای است که نه تنها در ترجمه، بلکه در تفسیر و کلام هم از مسلمات است؛ ولی در ترجمه حاضر چنین نشد. مثلاً (ما انت بنعمه ربک بکاهن ولا مجنون) در ۲۹/طور (تو به [لطف و] نعمت پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه) ترجمه شد. و آیه (ما انت بنعمه ربک بمجنون) در ۲/قلم (تو به [لطف و] نعمت پروردگارت دیوانه نیستی) و آیه (وما هو بقول شاعر ... ولا بقول کاهن)

داشته است که مشرکان مکه و کفار قریش با جسارت تمام و تأکید بسیار پیامبر(ص) را مخاطب قرار داده و عباراتی نظیر (انک لمجنون) سر می‌دادند. بر همین اساس قطعاً پذیرفتنی نیست که در جواب چنین گفتار ناصواب اما مؤکدی صرفاً یک جمله خبری بسیار ساده بیان شود.

۲- عبارت (وما هم بخارجین من النار) در ۱۶۷/بقره و مشابه آن در ۳۷/مائده اینگونه ترجمه شد (و آنها از آتش بیرون‌شدنی نیستند). درحالی‌که خداوند از آیه ۱۶۵/بقره گروهی را توصیف می‌کند که وقتی در قیامت وارد جهنم می‌شوند و عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش از آن بیرون می‌رفتند و توصیف قرآن درباره آن‌ها این است که بیرون رفتن از آن امکان‌پذیر نیست. روشن است که در چنین مقامی آوردن تأکید ضروری است. همچنین (وما نحن بمبعوثین) در آیه ۲۹/انعام بدون (هرگز) و به صورت (و ما برانگیخته‌شدنی نیستیم) ترجمه شد. اما با توجه به اصل آیه که از قول کافران اینگونه نقل شده است (ان هی الا حیاتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین)، باید گفت اگر واقعاً بخش آغازین آیه قرینه‌ای برای آوردن (هرگز) در بخش پایانی آن نیست، بهتر است دو آیه بعد را همچون شاهد به آن ضمیمه کنیم تا معلوم شود که در آوردن (هرگز) نباید تردیدی داشت. چنانچه عبارت مذکور را در آیه ۳۷/مؤمنون (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما نحن بمبعوثین) که مشابه آیه پیشین است، درست برخلاف ترجمه ذکرشده با قید (هرگز) آن هم در متن و نه در پراتز یا قلاب و به صورت (و ما هرگز برانگیخته‌شدنی نیستیم) آورد. امری که علاوه بر خود آیه سیاق دو آیه قبل هم به‌خوبی نشان می‌دهد

که باید هرگز بیاید. خصوصاً از این نظر که به تناسب و سیاق آیات به‌شدت باور دارند و بر همین اساس در پاسخ به نقد استاد خرمشاهی در برگردان (واسع) از جمله چنین گفته‌اند: «شک نیست که علم از صفات ذات است و احسان از صفات فعل. بنابراین هر جا [با هر دلیل] گسترده» و «توانگر» معنا شد، به تناسب و سیاق آیه و با مراجعه به تفاسیر واسع از صفات ذات دانسته شد» (استادولی، ۱۳۸۶، ش ۲۱، ص ۴۷)؛ اما سخن در باور ایشان نیست؛ بلکه در آن است که با نام ترجمه قرآن عرضه شد. همان‌گونه که «تفسیر قرآن با قرآن» یک اصل بسیار مهم در فهم قرآن است. قطعاً «ترجمه قرآن با قرآن» نیز یک اصل کارآمد در برگردان آیات است و به همین دلیل پذیرفته نیست که (وما نحن بمعذبین) در ۳۵/سبأ به صورت بسیار ساده (وما عذاب نخواهیم شد)، و در ۵۹/صافات (و ما دیگر عذاب نخواهیم شد) برگردان شود.

ج- (لیس/الیس ... ب) یکی دیگر از شیوه‌های نفی استفاده از اسلوب مذکور در برخی آیات است. مثلاً (الیس هذا بالحق) در ۳۰/انعام چنین ترجمه شد (آیا این [برانگیخته‌شدن] درست و محقق نیست)، درحالی‌که هم این آیه و هم آیات قبل و بعدش که درباره قیامت و عذاب جهنم است، گروهی را توصیف می‌کند که آن را انکار می‌کنند و خداوند در رد و نفی دیدگاه آنان چنین پرسش انکاری را مطرح می‌سازد و زمانی که آن‌ها همه مطالب را فهمیدند و گفتند (قالوا بلی وربنا) در پاسخ‌شان می‌فرماید: (فذوقوا العذاب بما کتتم تکفرون). قطعاً بهتر است در چنین مقامی قیدی همانند (واقعاً) یا مشابه آن ولو داخل پراتز بیاید تا شدت تویخ را بیشتر به مخاطب القا کند. مشابه این وضعیت در (یوم یعرض الذین

آن‌ها باید قیدی همانند واقعاً یا حقیقتاً را حداقل برای شرح و توضیح داخل پرانتز به ترجمه اضافه کرد تا مقصود آیه بهتر منتقل شود. مشابه این وضعیت در برگردان ۴۰/قیامت (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی) پیش آمده است که به صورت ساده و (آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟) ترجمه شد. درحالی که آیه از روی تمسخر آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: آیا شما حقیقتاً گمان می‌کنید که قیامت در کار نیست و واقعاً برای حسابرسی برانگیخته نخواهید شد؟! یعنی با این همه شواهد و قرائن باز هم عناد و لجاج می‌ورزید و به حق گردن نمی‌نهدید؟!!

از همین قبیل است، برگردان (الیس الله بکاف عبده) در ۳۶/زمر که (آیا خداوند برای [حفظ و نجات] بنده خود کافی نیست؟) ترجمه شد. درحالی که سیاق آیه به خوبی نشان می‌دهد که باید از قیدهایی همانند (حقیقتاً، به‌راستی) و مشابه آن ولو داخل پرانتز استفاده کرد تا توحید خداوند را در همه ابعادش به خوبی آشکار کند.

د- (هل ... من). همان‌گونه که در آغاز اشاره شد، نه تنها (من) بعد از ادات نفی برای تأکید است؛ بلکه پس از حرف پرسشی (هل) نیز همین نقش را ایفا می‌کند (هاشمی، ۱۴۲۸، ص ۹۴-۹۶؛ خطیب، ۱۴۲۹، ص ۹۶). ولی در برگردان این اسلوب نیز یکسان عمل نشد. مثلاً عبارت (فهل من مدکر) که شش بار در سوره قمر در آیات (۱۵، ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰، ۵۱) به کار رفته است، بدون (هیچ) و به صورت (پس آیا پندپذیری هست؟!) ترجمه شد. درحالی که آیه (هل تری من فطور) در ۳/ملک به درستی (آیا هیچ شکافی (نقص و خللی) می‌بینی؟!) برگردان شد.

کفروا علی النار الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا قال فذوقوا العذاب بما کتتم تکفرون) در ۳۴/احقاف است که بدون هیچ قیدی ترجمه شد. در جایی که مترجم (لیس بی ضلاله) را در ۶۱/اعراف بدون هیچ حرف جرّ زاید یا تأکیدی صرفاً به دلیل قرارگرفتن نکره در سیاق نفی به درستی با (هیچ) و اینگونه ترجمه می‌کند (در من هیچ گمراهی نیست). و (لیس بی سفاهه) را در ۶۷/اعراف (در من هیچ نابخردی نیست) می‌آورد. چرا در آنجا که بر سر خبر (لیس) بای زاید می‌آید، اینگونه عمل نشود (ضمن اینکه در این دو آیه، گمراهی) و (نابخردی) نکره نیست؟ زیرا اگر اینگونه بود، معنا نداشت که (ضلال مبین) در ۶۰/اعراف (گمراهی آشکاری) ترجمه شود. پیداست که چون (گمراهی) را نکره نمی‌داند، یای نکره را به صفت اضافه می‌کند و در اینجا هم باید (گمراهی‌ای) و (نابخردی‌ای) بیاید، چنانچه در نمونه مشابه دیگری چنین کرد. مانند (نُزلاً) در ۱۹۸/آل عمران که به درستی (پذیرایی‌ای) ترجمه شد.

همچنین خداوند از آیه ۷۷ سوره یس مسئله قیامت را با یادآوری آفرینش اول بار انسان مطرح، سپس به روحیه ستیزه‌جوی آدمی اشاره کرده است. در آیه ۸۱ اینگونه نتیجه می‌گیرد (أو لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق المبین) (آیا کسی که آسمان‌ها و زمین [با عظمت] را آفریده، قادر نیست که [موجودات ضعیفی] مانند ایشان را بیافریند؟ چرا و اوست که بسیار آفرینند و داناست). روشن است که در چنین مقامی که مقام اثبات قدرت مطلق خداوند است، برای بیان نهایت تعجب و شگفتی از چنین خیال خام و نسنجیده کافران و نیز نشان دادن نهایت جهل و نادانی

عندکم من علم) در ۱۴۸/انعام (آیا نزد شما دانشی [مستدل] هست؟) برگردان شد.

ه- (لن و لم). این دو حرف نفی نه از بابت سبک و اسلوب بلکه از زاویه ساختاری و معنایی بحث می‌شوند؛ چراکه در برگردان آن‌ها نیز دوگانگی در ترجمه به‌خوبی محسوس است. مثلاً اگرچه (لن) را به درستی به (هرگز) برگردان کرد که در همان جزء اول چندین بار در آیات ۵۵ و ۶۱ و ۸۰ و ۹۵ و ۱۱۱ و ۱۲۰/بقره به کار رفته است؛ اما روشن نیست که چرا در همه آیات چنین نشد و معادلی برایش ذکر نشد. مثلاً (لن ندخلها) در ۲۲/مائده بدون (هرگز) و (ما به آنجا در نیاییم) برگردان شد. درحالی‌که همین عبارت در دو آیه بعد به درستی (ما هرگز به آن در نیاییم) ترجمه شد. همچنین عبارت (لن یضروکم...) در ۱۱۱/آل عمران بدین صورت (...به شما [مسلمانان] زبانی نمی‌رسانند) ترجمه شد. درحالی‌که برطبق همان سیاقی که مترجم بدان اعتقادِ راسخ دارند، آیه درصدد اطمینان‌بخشی به مسلمانان است که از کافران و مشرکان هراسی به خود راه ندهند و در مقابل آن‌ها مقاومت کنند؛ چراکه آن‌ها هرگز کمترین آسیبی به مسلمانان وارد نمی‌کنند و در چنین مقامی آوردن (هرگز) از ضروریات است. نمونه دیگر (فلن تجد له سبیلاً) در ۸۸ و ۱۴۳/آل عمران است که بدون (هرگز) و به صورت (راهی برای او نخواهی یافت) ترجمه شد. درحالی‌که مشابه آن در ۱۴۵/آل عمران (ولن تجد لهم نصیراً) به درستی (و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت) برگردان شد. همچنین (فلن تجد له نصیراً) در ۵۲/نساء هم بدون (هرگز) و (یاوری برای او نخواهی یافت) ترجمه شد.

(جالب است که بخش نخست این آیه (ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت) است که براساس اسلوب (ما ... من) به درستی چنین ترجمه شد (در آفرینش خدای رحمان هیچ ناهمگونی و خللی نمی‌بینی). ابن هشام نیز هر دو بخش این آیه را ذکر کرده و آن را شاهدی برای زائدبودن (من) در نظر گرفته است (ابن هشام، ۱۴۰۴، ص ۳۲۳). همچنین (هل تری لهم من باقیه) در ۸/حاقه به درستی اینگونه برگردان شد (آیا هیچ باقی مانده‌ای از آنان می‌بینی؟! ولی (هل لنا من شفعاء) در ۵۳/اعراف بدون (هیچ) و به صورت (پس آیا ما را شفیعیانی هست؟) ترجمه شد. این برگردان دوگانه در آیات دیگری هم تکرار شد که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱۵۴/آل عمران (هل لنا من الامر من شیء، آیا ما را از این کار (پیروزی) هیچ بهره‌ای هست؟). ۹۸/مریم (هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزاً، آیا هیچ‌یک از آنان را احساس می‌کنی یا آوایی آهسته از آنان می‌شنوی؟). ۴۰ و ۲۸/روم (هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء، آیا هیچ‌یک از شریکانتان ... ؟). ۱۱/غافر (هل الی خروج من سبیل، آیا هیچ راهی به بیرون شدن هست؟). ولی (هل الی مرد من سبیل) در ۴۴/شوری بدون (هیچ) و به شکل (آیا راهی به بازگشت تواند بود؟) ترجمه شد. در ۳۶/ق (هل من محیص، آیا هیچ راه گریزی وجود داشت؟! ولی در ۴۸/فصلت بدون (هیچ) و به صورت (دیگر راه گریزی ندارند) برگردان شد. درحالی‌که اساساً در پاسخ به چنین پرسش‌هایی است که در ۳۵/شوری می‌فرماید (ما لهم من محیص) و به درستی (هیچ راه گریزی ندارند) ترجمه شد. همچنین ۳/فاطر (هل من خالق غیر الله، آیا غیر خدا آفریننده‌ای هست؟) و (هل

ذوق و سلیقه را هم در این قبیل ترجمه‌ها بپذیریم. درحالی‌که مترجم در مقاله‌های خود آن را ضعف ترجمه برشمرده است. به چند نمونه به‌اجمال اشاره می‌شود:

۱- آیه (وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ) در ۶۰/انفال (و شما ستم نخواهید دید) و در ۲۷۲/بقره (و به شما ستم نمی‌شود) ترجمه شد. اما (وهم لا يُظلمون) که یازده بار در آیات مختلف تکرار شده است، گاهی بدون (هیچ) و به‌صورت (و بر آن‌ها ستم نشود) در ۲۵/آل‌عمران (و بر آنان ستم نرود) در ۱۶۱/آل‌عمران (و به آنها ستم نشود) در ۱۶۰/انعام و ۴۷ و ۵۴/یونس (و آنان ستم نیینند/نمی‌بینند) در ۱۱۱/نحل، ۲۲/جاثیه و ۶۲/مؤمنون برگردان شد و زمانی با (هیچ) و به‌صورت (و به آنان هیچ ستم نشود) در ۲۸۱/بقره (و هیچ ستم نیینند) در ۶۹/زمر و ۱۹/احقاف ترجمه شد. درحالی‌که این نوع برگردان با آیات ۴۹ و ۱۲۴/نساء، ۷۱/اسراء و ۶۰/مریم تناسب بیشتری دارد که به‌صورت (ولا يُظلمون/فتیلاً/نقیراً/شیئاً) به کار رفته است، نه به شکل فعلی که هیچ‌گونه تأکیدی در لفظ و ظاهر ندارد. ضمن اینکه پرسیده می‌شود اگر (لا يُظلمون) و (لا تُظلمون) را باید با (هیچ) و (هرگز) همراه ساخت، (لا يُظلمون نقیراً/فتیلاً) را چگونه باید برگردان کرد؟

۲- عبارت (لا تُنصرون) در ۱۱۳/هود و ۵۴/زمر (یاری نشوید) و در ۶۵/مؤمنون (یاری نخواهید شد) ترجمه شد. همچنین (وهم لا يُنصرون) در ۱۶/فصلت (و آنان یاری نشوند) و (ثم لا يُنصرون) در ۱۲/حشر (آنگاه [هیچ‌یک از دو گروه] یاری نشوند) برگردان شد؛ اما (ولا هم يُنصرون) در ۴۸/بقره و ۴۱/دخان (و هرگز یاری نشوند)، در ۱۲۳/بقره (و [از هیچ‌سو]

در برگردان (لم) نیز شاهد همین دوگانگی هستیم که البته حجم آن به مراتب کمتر از (لن) هست. مثلاً (لم یکن الله لیغفر لهم) در ۱۳۷ و ۱۶۸/نساء به‌درستی (خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد) ترجمه شد. ولی روشن نیست چرا (لم اکن...) در ۴/مریم (هیچ‌گاه نبوده‌ام ...) ترجمه شد؛ اما (لم تک شیئاً) در ۹/مریم و (لم یک شیئاً) در ۶۷/مریم بدون (هیچ‌گاه) و به‌صورت نفی معمولی برگردان شد. چنانچه در آیات ۷، ۱۴، ۲۰، ۳۲/مریم نیز چنین نشد. اگر بنا بر آوردن (هیچ) یا (هیچ‌گاه) برای (لم) باشد، بهترین نمونه آن آیه بیستم سوره هود است که در اثبات ناتوانی انسان در برابر خداوند است که می‌فرماید (اولئک لم یكونوا معجزین فی الارض) که اینگونه ترجمه شد (آنان در زمین عاجزکننده نیستند)، در صورتی‌که اگر (هرگز) برای شرح و توضیح در داخل پرانتز ذکر می‌شد، قطعاً بهتر بود. همچنین (لم یكونوا یحتسبون) در ۴۷/زمر (هیچ گمان نمی‌بردند) ترجمه شد که معلوم نیست (هیچ) معادل چیست. تردیدی نیست که آنچه در آوردن این قیده‌ها در پاره‌ای نمونه‌ها تأثیرگذار بوده، صرفاً نگاه تفسیری مترجم است که مناقشه‌پذیر هست و باید در آیاتی که اینگونه نشد، پاسخگو بود.

و- ناهماهنگی در برگردان لای منفی

لای منفی نیز برگردان دوگانه‌ای پیدا کرد. در نمونه‌هایی بی آنکه قرینه‌ای در میان باشد از (هیچ) و (هرگز) به‌ویژه در برگردان بخش پایانی آیات که عصاره معنای آیه هست، استفاده شد که صرفاً با نگاه تفسیری مترجم دفاع‌پذیر است. و در این صورت نه تنها با مشکل آمیختگی ترجمه با تفسیر در برگردان برخی آیات مواجه می‌شویم؛ بلکه ناچاریم دخالت

ترجمه‌های آغازین بسیار متفاوت است. (ما کنا مشرکین) در ۲۳/انعام (ما مشرک نبودیم) (ما کنا منزلین) در ۲۸/یس (...بنای فرورستادن هم نداشتیم) (ما کنا للغیب حفظین) در ۸۱/یوسف (ما حافظ غیب نبودیم) و (ما کنا فی اصحاب السعیر) در ۱۰/ملک (درزمرهٔ دوزخیان نبودیم). حداقل ایراد در چنین نمونه‌هایی دوگانگی در برگردان است که قطعاً مطلوب هیچ مترجمی نیست.

نتیجه‌گیری

خداوند در آیات مختلف قرآن، اسلوب‌های منفی متفاوتی را به کار برده است که در برگردان فارسی آن‌ها از قیدهایی همانند (هیچ)، (هیچ‌گاه) و (هرگز) استفاده می‌شود که با توجه به جایگاه تأثیرگذار این قیدها در ترجمه هرگز نباید براساس سلیقه شخصی یا شرایط ویژه جمله‌سازی به برگردان آن‌ها اقدام کرد. زیرا مترجم قرآن یک متن معمولی را ترجمه نمی‌کند که مجاز به انجام برخی اعمال سلیقه باشد؛ بلکه درصدد ترجمهٔ کلام الهی با همهٔ ارج و اوج آن است که هرگز نهایت دقت و وسواس را حتی در برگردان یک آیه هم از دست نمی‌دهد یا آن را دست کم نمی‌گیرد. بر همین اساس هرگز به قیده‌های مذکور کم‌توجه نمی‌شود، یا بود و نبود آن‌ها را چندان مهم تلقی نمی‌کند؛ زیرا بدیهی است وجود چنین قیدهایی نشان‌دهندهٔ نفی مطلق و نبودشان نشانهٔ نفی معمولی است و میان این دوگونه نفی تفاوت بسیاری وجود دارد. به علاوه سخن بر سر یکسان‌سازی ترجمه و یکنواخت‌سازی آیات مشابه هم نیست که با آن موافق باشیم یا مخالف؛ بلکه بحث بر سر دقت و صحت ترجمه است که به نظر می‌رسد در برگردان پاره‌ای

یاری نشوند)، در ۸۶/بقره (و نه یاری داده شوند)، در ۳۹/انبیاء (و هرگز یاری نمی‌شوند) و در ۴۶/طور (و یاری هم نشوند) ترجمه شد. درحالی‌که (ولا هم یُنظرون) در ۴۰/انبیاء که مشابه آن است، بدون (هرگز) آمد. (ولا هم یحزنون) هم که بارها در (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) تکرار شده است، در هیچ نمونه‌ای با قید منفی همراه نشد.

۳- (انک لا تخلف المیعاد) را در ۱۹۴/آل‌عمران اینگونه برگردان کرد (که تو هیچ‌گاه خلف وعده نمی‌کنی). این مطلب هم از نظر کلامی درست است و هم از نظر تفسیری. اما در ترجمه آوردن (هیچ‌گاه) معادلی در لفظ ندارد. همچنین (لا یُصرون) در ۱۷/بقره (هیچ نمی‌بینند)، (لا یسمعون) در ۱۰۰/اعراف (هیچ نشنوند) و (لا یُقصرّون) در ۲۰۲/اعراف (هیچ کوتاهی نمی‌کنند) ترجمه می‌شود؛ ولی (لا یُصرون) در ۱۹۸/اعراف، بدون (هیچ) و (نمی‌بینند) برگردان می‌شود، درحالی‌که عیناً مانند ۱۷/بقره هست.

شاید بی‌مناسبت نباشد در پایان این بحث به تعبیر (ما کنا...) هم اشاره شود که هرچند مستقیماً زیرمجموعهٔ لای نفی نیست؛ ولی همچون یکی دیگر از جمله‌های منفی برگردانی دوگانه پیدا کرد. و درحالی‌که (ما کنا غائبین) در ۷/اعراف (ما هیچ‌گاه غایب نبودیم) (ما کنا سارقین) در ۷۳/یوسف (ما هیچ‌گاه دزد نبوده‌ایم) (ما کنا عن الخلق غافلین) در ۱۷/مؤمنون (هیچ‌گاه از آفریدگان غافل نیستیم) (ما کنا ظالمین) در ۲۰۹/شعراء (ما هیچ‌گاه ستمکار نبوده‌ایم) و (ما کنا معذبین) در ۱۵/اسراء (و هیچ‌گاه عذاب‌کننده نبوده‌ایم) برگردان شد، در آیاتی نظیر آنچه در پی می‌آید، بدون (هیچ‌گاه) آمد که با

۱۰- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۵)، ترجمه قرآن کریم با توضیحات و واژه‌نامه، چ ۸، تهران: انتشارات نیلوفر و جامی.

۱۱- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۲۹)، الايضاح فی علوم البلاغه، ط ۱، بیروت: دارالکتب العربی.

۱۲- درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۲)، اعراب القرآن و بیان، ط ۲، دمشق: دار ابن کثیر للطباعه والنشر والتوزیع.

۱۳- الدقر، عبدالغنی (بی‌تا)، معجم النحو، قم: مکتب القیام.

۱۴- راغب اصفهانی (بی‌تا)، معجم مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق ندیم مرعشلی، بی‌جا: المکتبه المر تظویه.

۱۵- رجایی بخارائی، دکتر احمدعلی (۱۳۶۳)، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۶- زمخشری، محمود بن عمر ملقب به جارالله (بی‌تا)، تفسیر کشاف، بیروت، لبنان: دارالمعرفه.

۱۷- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۹۴)، ترجمه قرآن کریم، ویراستار محمدعلی کوشا، چ ۱، تهران: انتشارات کویر.

۱۸- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق)، مجمع‌البیان، ط ۲، بیروت، لبنان: دارالمعرفه للطباعه والنشر.

۱۹- طباطبایی، سیدمحمد حسین (بی‌تا)، میزان، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه.

آیات چنین نشد که امید است با تجدید نظر و انجام اصلاحات در چاپ‌های بعدی بر ظرفیت ماندگاری‌اش افزوده شود.

منابع

الف - کتاب‌ها

۱- ابن‌هشام، ابومحمد عبدالله (۱۴۰۴)، مغنی‌اللیب، قم: منشورات مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی.

۲- ابن‌عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۳۸۴)، شرح ابن‌عقیل علی الفیه ابن‌مالک، ط ۹، تهران: انتشارات ناصرخسرو.

۳- ابوالفتوح رازی (۱۴۰۴ق)، رُوح‌الجنان و رُوح‌الجنان، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

۴- استادولی، حسین (۱۳۹۱)، ترجمه قرآن کریم، چ ۳، تهران: انتشارات اسوه.

۵- بهرامپور، ابوالفضل (۱۳۸۷)، ترجمه قرآن کریم، چ ۵، تهران: انتشارات ستاره سبز.

۶- پورجوادی، کاظم (۱۳۷۳)، ترجمه قرآن کریم، چ ۲، تهران: انتشارات ارشاد.

۷- تفتازانی، سعدالدین (۱۳۸۷)، المطول، ط ۱، ایران: دارالکوخ للطباعه و النشر.

۸- جواهری، محمدحسن (۱۳۸۸)، درسنامه ترجمه، چ ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۹- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۹)، بررسی ترجمه‌های امروزی فارسی قرآن کریم، چ ۲، قم: مؤسسه ترجمان وحی.

ب- مقاله‌ها

- ۲۰- عبدالباقی، محمدفؤاد (۱۳۹۷)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تحقیق محمدباقر بهبودی، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
- ۲۱- فخر رازی (۱۴۰۵ق)، ابو عبدالله محمد بن عمر، تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب، ط ۳، بیروت، لبنان: دارالفکر.
- ۲۲- فولادوند، محمدمهدی (۱۳۷۴)، ترجمه قرآن کریم، چ ۲، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۳- موسوی گرمارودی، دکترسیدعلی (۱۳۹۰)، ترجمه قرآن کریم، چ ۴، تهران: انتشارات قدیانی.
- ۲۴- مکارم شیرازی، آیت الله ناصر (۱۳۷۳)، ترجمه قرآن کریم، چ ۲، قم: انتشارات باقری.
- ۲۵- مجتبیوی، دکتر سیدجلال الدین (۱۳۷۱)، ترجمه قرآن کریم، چ ۱، تهران: انتشارات حکمت.
- ۲۶- یاحقی، دکتر محمدجعفر (۱۳۷۲)، فرهنگ‌نامه قرآنی، چ ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۲۷- هاشمی، سیداحمد (۱۴۲۸)، جواهرالبلاغه، تحقیق سلیمان الصالح، ط ۲، بیروت: دارالمعرفه.
- ۱- اخوان مقدم، زهره؛ مجید، نبوی (۱۳۹۳)، مطالعه ترجمه‌های فارسی قرآن از حیث صحت ترجمه لای نفی جنس، صحیفه مبین، ش ۵۵، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۲- استادولی، حسین (۱۳۸۶)، پاسخ به نقد، ترجمان وحی، ش ۲۱، قم: مؤسسه قرآنی ترجمان وحی.
- ۳- استادولی، حسین (۱۳۸۹)، درنگی در مقاله «معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم»، ترجمان وحی، ش ۲۷، قم: مؤسسه قرآنی ترجمان وحی.
- ۴- استادولی، حسین (۱۳۷۳-۱۳۷۴)، لغزشگاه‌های ترجمه قرآن، بینات، شماره‌های ۱-۶، قم: مؤسسه قرآنی امام رضا (ع).
- ۵- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۵)، معرفی کتاب «مجموعه مقالات فارسی ترجمه قرآن مجید»، ترجمان وحی، ش ۳۹، قم: مؤسسه قرآنی ترجمان وحی.